حبیب رحیم‌پور و مصطفی زالی در میزگرد «فرهیختگان» از امکان «دانشگاه ملی» می‌گویند

تولد حقیقت دانشگاه با تثبیت انضباط علمی

■ زالی: در حوزه علوم انسانی هنوز به نقطه تکوین آکادمی نرسیده‌ایم

■ رحیم‌پور: پدیده دکتر-دولتمرد برای دانشکده‌های علوم انسانی است

عکاس: علی دلخوری (فرهیختگان)

سیدجواد نقوی
خبرنگار گروه ایده حکمرانی

پرسش از «دانشگاه ملی»، از پرسش‌های پرتکراری است که در چند سال اخیر مطرح شده است. در مقام پاسخ به این پرسش اما برخی اهل فکر، شیوه خاصی از حکمرانی بر دانشگاه را ملی بودن معرفی کردند. حال سوال این است که مساله دانشگاه ملی به نوع خاصی از مدیریت دانشگاه مربوط می‌شود یا اینکه برای پاسخ به این مساله، پیش از هر چیزی باید خود مساله دانشگاه در ایران را مورد بازخوانی قرار داد؟ برخی بر این باورند که این بازخوانی سبب می‌شود پس از فهم موقعیتی که در حال حاضر دانشگاه در آن قرار دارد، بتوانیم به دانشگاه ملی به عنوان یک پروژه فکر کنیم. از آنجایی که دامنه این بحث به شدت گسترده بود، تصمیم گرفتیم این موضوع را در میزگردی با حضور مصطفی زالی و حبیب رحیم‌پور که چند سالی است به ایده دانشگاه و نظام آموزشی ایران توجه دارند مورد پرسش قرار دهیم.

در برنامه امروز می‌خواهیم به این پرسیم که اساسا دانشگاه ملی چیست و آموزش عالی ما اصلا چگونه می‌تواند به این پرسد که به ملی اندیشیدن فکر کند.

زالی: من فکر می‌کنم مساله دانشگاه در ایران، یک ویژگی و چالش خاص دارد و آن هم این است که دانشگاه در ایران حاصل تطور طبیعی تاریخی نیست. شما فرض کنید که خیلی از اصناف در ایران هستند که به صورت طبیعی تکوین و رشد پیدا کرده‌اند؛ مثلا صنف جواهرفروش‌ها یا لباس‌فروش‌ها این طور نبوده که به یکباره وارد جامعه ما شده باشند، از قدیم بوده‌اند و در گذر زمان با تحولاتی که در حیطه فناوری بوده، سبک کارشان عوض شده است. شاید در صنف کفاش‌ورزها از همه بارزتر باشد، کسانی که از هزاران سال پیش در کشور، کفاورزی می‌کرده‌اند و کمکم به تدریج با ابزارآلات جدید کارشان را ادامه می‌دهند.

دانشگاه در ایران یک ویژگی دارد و آن این است که ما یک نظام‌اتی علمی از قدیم در ایران داشته‌ایم که تاریخچه‌هایی نیز در مورد آن می‌گویند، اینجا به یکباره در نقطه تماس ما با دنیای جدید -که حالا من نمی‌خواهم وارد این نقطه تماس با علم جدید غربی بشوم- یک ضرورتی احساس می‌شود که جهان و علوم جدیدی شکل گرفته است که ما باید اینها را اخذ کنیم. این منجر به این می‌شود که یعنی قبل از دوره امیرکبیر یک عده به خارج از کشور - عمدتا فرانسه در آن دوران- رفته و درس می‌خوانند. بعد امیرکبیر اساسی می‌کند که فایده ندارد که ما بخواهیم یک تعداد محدودی ایرانی را راهی خارج کنیم که حالا تعدادی برگردند و برخی نیز برنگردند، این منجر به این می‌شود که دولت‌شاه غربی را وارد ایران کند و همین جا دارالفنون را ایجاد می‌کند. جالب است که دارالفنون نیز با دو شاخه اولیه ایجاد می‌شود که آقا اشتباه نکنم یکی راهسازی و معدن‌کاوی و دیگری مدرسه نظام است. این دو درواقع یعنی حوزه نظامی و صنعتی نیاز آن موقع کشور بوده است. بعد از آن است که مدرسه علمی طب شکل می‌گیرد. مدرسه علمی حقوق و علوم سیاسی در ۱۲۸۷ شکل می‌گیرد. جالب این است که در دوره پهلوی اول که اینها شکل می‌گیرند، چون دانشگاه نداریم در حالی که اینها دانشگاه بوده‌اند. ما الان روایت خیلی درخشانی از شکل‌گیری دانشگاه را به دوره پهلوی اول نسبت می‌دهیم که گویی پهلوی اول یک لطف بزرگی به این کشور داشته است و کمتر کسی نیز شاید شجاعت گفتن این را داشته باشد که آن چیزی که پهلوی اول ایجاد کرد، دانشگاه نبود، بلکه عنوان «اونیورسیته» بود؛ یعنی همان چیزی را که از قبل وجود داشت، تبدیل به یک مجموعه یکپارچه‌ای تحت عنوان دانشگاه تهران کرد. اینها نمی‌دانستند که اسم «دانشگاه» را روی این مجموعه گذاشتن، مشکلی را حل نخواهد کرد. می‌گفتند که ما مثل کشورهای پیشرفته باید «اونیورسیته» داشته باشیم در حالی که به صرف اسم عوض کردن نیست و لذا هر چه برای قبل اتفاق افتاده بعد از این عوض کردن اسم هم ادامه خواهد داشت. من فکر می‌کنم که معضل مساله دانشگاه ملی در ایران به این برمی‌گردد که یک چیزی که برای این کشور نبوده به یکباره و یک‌شبه بنابر ضرورتی وارد شده ولی با ساختارهای جامعه پیوند نخورده است. به همین خاطر هم شما تا مدت‌ها شاهد بودید که یک نهاد سنتی به اسم حوزه با همان محدودیت‌های خودش در کشور داشتیم که تدریجا به سمت زوال رفته بود و خیلی از حوزه‌های علمی با پوشش نمی‌داد و عملا یک سری از علوم قدیم هم بدون قفه و اصول و فلسفه و ارزش در این دست بود. در چنین وضعیتی به یکباره، دانشگاه با تنوعی از مسائل در آن ایجاد شد و اینها یک جاهایی با همدیگر اصطکاک پیدا می‌کردند و اصطکاک شان نیز حل نمی‌شد، یک حالا کارت به ایده وحدت حوزه و دانشگاه نزدیک به بعد‌ها مطرح شد، ندارم.

مساله اینکه ما دانشگاه ملی نداریم یا اینکه چرا ما باید دانشگاه ملی داشته باشیم یا اینکه دانشگاه ملی ما به یک پرسش تبدیل می‌شود، از اینجایی شروع می‌شود که دانشگاه اساسا در یک تطور طبیعی در جامعه ما شکل نگرفته است. به نظر من این مساله اصلی است و این است که منجر به پرسیدن سوالاتی از این دست می‌شود که دانشگاه ملی چیست و چرا باید داشته باشیم و مختصات آن چیست. این سوالی است که چه بسا یک فرانسوی یا آلمانی هیچ وقت آن را مطرح نکند یا حداقل تا ۳۰ سال پیش برای یک فرانسوی مطرح نبود، هرچند الان امروز باید مدام دربارهٔ آنها نیز خیلی جدی می‌شود که حالا وارد آن نمی‌شوم. بنابراین این مساله است که ما یک بستهای داریم که از غرب آورده‌ایم و بعد می‌خواهیم این را با کلیت این جامعه پیوند بزنیم و تازه این پیوند نیز، پیوندی فرهنگی نیست بلکه چیزهای عمیق‌تری وجود دارد. ارتباط دانشگاه و صنعت از همین نمونه‌ها و مساله‌ای است که ربطی به اینکه علوم انسانی غربی چقدر با مقتضیات جامعه شما سازگار است، ندارد. برای یک آمریکایی اساسی‌تر این است که دو جا از هم نیستند، چراکه اینها دریک پیوند متقابلی نظور پیدا می‌کنند، شما ولی دانشگاه غربی را آورده‌اید و فناوری غربی را نیز تا حد زیادی می‌توانید وارد کنید، بعد سوال این است که اینها چطور می‌خواهند با هم پیوند بخورند. می‌خواهم بگویم که وقتی شما عنصری را از غرب وارد می‌کنید، با کلیت شرایط شما ناهمخوان می‌شود و بعد یکی یکی این سوالات شکل می‌گیرد و چالش‌ها به‌وجود می‌آید.

به نظرم مساله اصلی این است که دانشگاهی که به صورت غیرارگانیک در این جامعه شکل گرفته است و رشد طبیعی نداشته است، می‌خواهد چه کارکردی برای ما داشته باشد؟ بعد تازه به پرسش‌های دیگری هم گره می‌خورد. یکی از پرسش‌ها این است که ما چه کارکردی از آنجا خارج کنیم که حالا تعدادی برگردند و برخی نیز برنگردند، این مساله اصلی است که دو دانشگاه غربی را وارد ایران کند و همین جا دارالفنون را ایجاد می‌کند. جالب است که دارالفنون نیز با دو شاخه اولیه ایجاد می‌شود که آقا اشتباه نکنم یکی راهسازی و معدن‌کاوی و دیگری مدرسه نظام است. این دو درواقع یعنی حوزه نظامی و صنعتی نیاز آن موقع کشور بوده است. بعد از آن است که مدرسه علمی طب شکل می‌گیرد. مدرسه علمی حقوق و علوم سیاسی در ۱۲۸۷ شکل می‌گیرد. جالب این است که در دوره پهلوی اول که اینها شکل می‌گیرند، چون دانشگاه نداریم در حالی که اینها دانشگاه بوده‌اند. ما الان روایت خیلی درخشانی از شکل‌گیری دانشگاه را به دوره پهلوی اول نسبت می‌دهیم که گویی پهلوی اول یک لطف بزرگی به این کشور داشته است و کمتر کسی نیز شاید شجاعت گفتن این را داشته باشد که آن چیزی که پهلوی اول ایجاد کرد، دانشگاه نبود، بلکه عنوان «اونیورسیته» بود؛ یعنی همان چیزی را که از قبل وجود داشت، تبدیل به یک مجموعه یکپارچه‌ای تحت عنوان دانشگاه تهران کرد. اینها نمی‌دانستند که اسم «دانشگاه» را روی این مجموعه گذاشتن، مشکلی را حل نخواهد کرد. می‌گفتند که ما مجبوریم همین قفه و اصول و فلسفه و ارزش در این دست بود. در چنین وضعیتی به یکباره، دانشگاه با تنوعی از مسائل در آن ایجاد شد و اینها یک جاهایی با همدیگر اصطکاک پیدا می‌کردند و اصطکاک شان نیز حل نمی‌شد، یک حالا کارت به ایده وحدت حوزه و دانشگاه نزدیک به بعد‌ها مطرح شد، ندارم.

مساله اینکه ما دانشگاه ملی نداریم یا اینکه چرا ما باید دانشگاه ملی داشته باشیم یا اینکه دانشگاه ملی ما به یک پرسش تبدیل می‌شود، از اینجایی شروع می‌شود که دانشگاه اساسا در یک تطور طبیعی در جامعه ما شکل نگرفته است. به نظر من این مساله اصلی است و این است که منجر به پرسیدن سوالاتی از این دست می‌شود که دانشگاه ملی چیست و چرا باید داشته باشیم و مختصات آن چیست. این سوالی است که چه بسا یک فرانسوی یا آلمانی هیچ وقت آن را مطرح نکند یا حداقل تا ۳۰ سال پیش برای یک فرانسوی مطرح نبود، هرچند الان امروز باید مدام دربارهٔ آنها نیز خیلی جدی می‌شود که حالا وارد آن نمی‌شوم. بنابراین این مساله است که ما یک بستهای داریم که از غرب آورده‌ایم و بعد می‌خواهیم این را با کلیت این جامعه پیوند بزنیم و تازه این پیوند نیز، پیوندی فرهنگی نیست بلکه چیزهای عمیق‌تری وجود دارد. ارتباط دانشگاه و صنعت از همین نمونه‌ها و مساله‌ای است که ربطی به اینکه علوم انسانی غربی چقدر با مقتضیات جامعه شما سازگار است، ندارد. برای یک آمریکایی اساسی‌تر این است که دو جا از هم نیستند، چراکه اینها دریک پیوند متقابلی نظور پیدا می‌کنند، شما ولی دانشگاه غربی را آورده‌اید و فناوری غربی را نیز تا حد زیادی می‌توانید وارد کنید، بعد سوال این است که اینها چطور می‌خواهند با هم پیوند بخورند. می‌خواهم بگویم که وقتی شما عنصری را از غرب وارد می‌کنید، با کلیت شرایط شما ناهمخوان می‌شود و بعد یکی یکی این سوالات شکل می‌گیرد و چالش‌ها به‌وجود می‌آید.

به نظرم مساله اصلی این است که دانشگاهی که به صورت غیرارگانیک در این جامعه شکل گرفته است و رشد طبیعی نداشته است، می‌خواهد چه کارکردی برای ما داشته باشد؟ بعد تازه به پرسش‌های دیگری هم گره می‌خورد. یکی از پرسش‌ها این است که ما چه کارکردی از آنجا خارج کنیم که حالا شما رفتید و یک چیزی را از یک جامعه دیگر به عنوان نهاد علم وارد کردید، این در هر جامعه‌ای، کارکردی که در مبدا داشته را در آن مقصد هم پیدا می‌کند؟ یک نفر ممکن است خیلی ساده بیاید و بگوید که علم اساسا امر آفاقی است و از یک حقیقتی حکایت می‌کند و مثلا در همه جهان آب در ۱۰۰ درجه می‌جوشد و گزاره‌های علمی نیز همین است که اگر غربی‌ها یک سری قوانین فیزیکی کشف کنند، به درد جامعه شما می‌خورد و روی همین حساب اساسا چالشی به اسم از علم صورت می‌گیرد... چون یک مساله نیباید بین ما مساله فرانز از عینیت است که ما اساسا به انتظاری از انسان دانشگاهی و دانشگاه داریم. ما چند تیپ انسان دانشگاهی در طول تاریخ دانشگاه ایرانی داشته‌ایم که البته منحصر به ایران هم نیست ولی مصادیق ایرانی‌اش نیز قابل ذکر است. از اینکه گمان کنیم اصولاکارکرد انسان دانشگاهی، دانشمندی است و نظریه‌پردازی یا علم‌آفرینی است، یا ممکن است بگوییم که کارکرد انسان دانشگاهی، روشنفکری و منتقد اجتماعی است؛ یا اینکه مثلا کارکردش، سیاست‌گذاری و اصلاح و بهبود نظام حکمرانی است؛ یا مثلا دیوانسالاری و کارشناسی نظام اداره، کارکرد انسان دانشگاهی است؛ یا اینکه بگوییم کارکرد انسان دانشگاهی، فن‌سالاری و تکنیک‌سازی و تعابیری شبیه به این است. آن چیزی که به نظر می‌رسد، هم در صورت‌بندی کارکرد و مسئولیت و رسالتی که ما برای انسان دانشگاهی در ایران متصور هستیم، و هم به نحو نهادی، کارکردی که برای خود نهاد دانشگاه قائل هستیم، به نظر می‌رسد که هر دو این موارد تا اندازه‌ای کنکته دیگر می‌شود اشاره کرد. نکته اول، اینکه آیا امروز دانشگاه ملی در موقعیت پرسش و به نحوی تنش معرفتی یا ذهنی پرسش‌روی ما قرار گرفته است؟ یک بخشی از این تنش از این ناشی می‌شود که دانشگاه در طول تاریخ معاصر ایران ذیل دو طرح سیاسی شکل گرفته است؛ که داشته‌ایم، دانشگاه ملی تبدیل به مساله می‌شود.

رحیم‌پور: به نظر یک نقطه ورود شبیه و مساوی دید آقای زالی هست که این معنا که ما دست بر تاریخ پیدایش دانشگاه در ایران بگذاریم، یا یک ارزیابی از نظریه‌هایی که ذیل فلسفه دانشگاه یا ایده دانشگاه صورت‌بندی شده است. فکر می‌کنم غیر از این دو زاویه دید، به سه نکته دیگر می‌شود اشاره کرد. نکته اول، اینکه آیا امروز دانشگاه ملی در موقعیت پرسش و به نحوی تنش معرفتی یا ذهنی پرسش‌روی ما قرار گرفته است؟ یک بخشی از این تنش از این ناشی می‌شود که دانشگاه در طول تاریخ معاصر ایران ذیل دو طرح سیاسی شکل گرفته است؛ یعنی یکی از انقلاب اساسی متاثر از اینکه یک طرح سیاسی بوده است و یکی از انقلاب اساسی متاثر از یک طرح سیاسی دیگر. بالطبع هر یک از این طرح‌های سیاسی، صورت‌بندی ویژه‌ای از علم داشتند و کارکرد ویژه‌ای نیز برای علم بعد منتصر بودند. یک بخشی از این تنش ناشی از جایگزینی از طرح سیاسی به جای طرح سیاسی دیگر است؛ بالطبع این دو طرح سیاسی در تضاد با هم قرار داشتند و عوارض ویژه‌ای نیز بر نهاد علم در ایران تحمیل کردند.

یک بخش دیگر، مساله امر ملی -فارغ از بحث از دانشگاه ملی- است. ما امروز اصولا در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که خود صورت‌بندی امر ملی برای ما یک موقعیت پرابهام‌ایک و پرتنش به‌وجود آورده است. فارغ از اینکه این ملی بودن بار بر چه چیزی بشود از رسانه ملی، از دانشگاه ملی، دولت ملی، ما نیز می‌دیم دانشگاه‌ها می‌رنیم یا تبعیت کنیم. به نظر من این مساله یک مساله است که ایران امروز پیدا کرده است. مساله اساسی در این بین این است که اساسا دانشگاه ملی، گویی تکلیف دوجانبه‌ای دارد و یک ماموریتی -یا ناظفی دو طرح سیاسی که یاد شد- داشته است که به نحوی ساخت دولت و برساخت ملت نیز. این طرح تاریخی هرچند با قرائت‌های متفاوت، هنوز به سرانجام نرسیده است و شاید چیزی هم نیست که ما بتوانیم اصولا سرانجام متعینی برای آن متصور باشیم که بگوییم که در این لحظه تاریخی، دولت- ملت به تمامی شکل گرفت؛ ولی هر آنچه ما در این فرآیند تاریخی ساخت دولت و برساخت ملت پیش می‌رویم، این مساله دانشگاه ملی باید بتواند خودش را در این دوگانه جانمایی کند. نکته سوم این است که شاید مساله ما بیش از آنکه مساله ملی باشد، خود دانشگاه است. به نظر می‌رسد ما نهاد دانشگاه را به معنای نهادی که وضعیتی قرار گرفته‌ایم که با ضعف علمی، لکنت زبان و شدت اراده در نظام حکمرانی روبه‌رو هستیم. این سه رأس -ضعف علمی، لکنت زبان و شدت اراده- اقتضائاتی را پیش پای نهاد علم قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که اصولا دانشگاه یا نهاد علم که تکلیف‌شان اصلی‌اش تقویت عقل جمعی، خودآگاهی تاریخی، قدرت هم‌آفرینی تصویر آینده یا قدرت انتزاع و صورت‌بندی کلی است، اصولا اینها در مقام عقل قابل دستیابی است. آن چیزی که عرض کردم نهاد دانشگاه تا اندازه‌ای دارد از دست می‌رود، هم به دلیل خواش‌هایی است که دارد از علم صورت می‌گیرد... چون یک مساله نیبایدین بر این باور است که ما اساسا به انتظاری از انسان دانشگاهی و دانشگاه داریم. ما البته منحصر به ایران هم نیست ولی مصادیق ایرانی‌اش نیز قابل ذکر است. از اینکه گمان کنیم اصولاکارکرد انسان دانشگاهی، دانشمندی است و نظریه‌پردازی یا علم‌آفرینی است، یا ممکن است بگوییم که کارکرد انسان دانشگاهی، روشنفکری و منتقد اجتماعی است؛ یا اینکه مثلا کارکردش، سیاست‌گذاری و اصلاح و بهبود نظام حکمرانی است؛ یا مثلا دیوانسالاری و کارشناسی نظام اداره، کارکرد انسان دانشگاهی است؛ یا اینکه بگوییم کارکرد انسان دانشگاهی، فن‌سالاری و تکنیک‌سازی و تعابیری شبیه به این است. آن چیزی که به نظر می‌رسد، هم در صورت‌بندی کارکرد و مسئولیت و رسالتی که ما برای انسان دانشگاهی در ایران متصور هستیم، و هم به نحو نهادی، کارکردی که برای خود نهاد دانشگاه قائل هستیم، به نظر می‌رسد که هر دو این موارد تا اندازه‌ای سر به اپهام و در موارد‌ی نیز رو به زوال گذاشته است. من فکر می‌کنم که پیش از دانشگاه ملی باید در خصوص وضعیت خود نهاد دانشگاه صحبت کرد، چراکه باقی بر مبنای همان سه راسی که اشاره کردم، پیدا کرده که دانشگاه دارد موضوع‌بخشش را از دست می‌دهد. شاید بازیابی نهادی دانشگاه نیز از همین نقطه پیگیری شود.

تمی‌خواهم با طرح پرسشی جدید، بحث از مسیر سوال‌محوری که در ابتدای گفت‌وگو مد نظر شد، خارج شود ولی شاید طرح این پرسش، فضا برای توسعه بحث ما بشود. اگر ما بخواهیم پساانقلاب و این چهار دهه را مورد بحث قرار بدهیم، به نظر می‌رسد متوجه اینکه اساسا از دانشگاه

زالی: به نظر من باز بحث ما به مساله اولی‌مان برمی‌گردد. گفتم این تصور که ما مشکلاتی داریم و شاید مهم‌ترین مشکل ما، عقب‌ماندگی نسبت به دنیای جدید باشد و نقطه پمپاژ پیشرفت به دانشگاه، نهاد علم است و اگر ما نیز بخواهیم پیشرفت کنیم باید دانشگاه داشته باشیم، پس ما نیز می‌دیم دانشگاه‌ها می‌رنیم تا پیشرفت کنیم. به نظر من این مساله یعنی از انقلاب هم وجود داشت، یعنی اگر شما گفتید که ما در سردرگمی نسبت به نهاد علم بودیم، یک دلیلش همین بوده است که فکر می‌کردیم نیمه اینکه دانشگاه داشته باشیم، مشکل ما حل خواهد شد.

البته من یک توضیحی بدهم و آن اینکه ما در هر مقطعی یک شکل از دانشگاه را راه‌حل دانسته‌ایم. الان مثلا در نسخه‌های متاخر یک شکلی از استارتاپ‌ها هستیم.

زالی: اینها باز متاثر از فضای جهانی هستند، یعنی دوره‌ای که دانشگاه، آموزش‌محور بود، دوره‌ای که دانشگاه، پژوهش‌محور شد و دوره‌ای که دانشگاه به سمت دانشگاه کارآفرین رفت. اینها سیر تاریخی دانشگاه در جهان است که در ایران نیز منعکس شده است. من هم می‌خواهم این را بگویم که اساسا انتظاری که ما از دانشگاه داشتیم، انتظار روشنی نبوده است و تصور ما این بوده است که یک جامعه پیشرفته باید دانشگاه داشته باشد و حالا اینکه این دانشگاه قرار است در نسبت با این جامعه چه کاری انجام بدهد و چه کاری می‌تواند انجام دهد؛ هیچ وقت خیلی مورد پرسش نبوده چراکه برایمان بدیهی می‌آمده است. مثال عوام‌اش این است که پدر و مادرها که دوست دارند که آنگر بخواهد فرزندشان به لحاظ تحصیلی موفق بشود، باید در منزل کامپیوتر داشته باشند. در دهه ۷۰ به ۸۰ دقیقا این نکته اینگونه بود، حالا اینکه این کامپیوتر که آمد، بعدش قرار است چه بشود، خیلی جواب روشنی نداشت و شاید الان به این نتیجه رسیده باشند که خیلی برای سال‌های قبل از دانشگاه برای بچه‌ها ضرورتی نداشته باشد. بدتر از آن این بود که هر چقدر ما بیاییم و آموزش ملی بخواهیم بدهیم، بهتر است. در یک دوره‌ای به همین دلیل که کارکردهای دانشگاه روشن نبود، از نیمه دهه ۶۰ کل تمرکز مدیران ما در حوزه آموزش عالی، گسترش کمی آموزش عالی بود. این چیزی است که الان در کشور ما از آن به عنوان یک دستاورد یاد می‌شود. می‌گویند که تعداد دانشجوها قبل از انقلاب فلان تعداد مثلا یک هزار تا ۲۰۰ هزار بوده و الان ۴ میلیون شده است. خود دانشگاه آزاد در دهه ۶۰، رشدی از این جنس بیدا کرد که سر جای خودش قیمت‌ها دارد. بعد این منجر به گسترش دانشگاه‌های علمی‌کاربردی و دانشگاه‌های پیام نور شد و بعد به این رسیدند که دانشگاه‌های جامع را در تمام شهرها ایجاد کنند. الان ما در شهرهای کوچک هم دانشگاه‌های جامع داریم. اینها همه نشان‌دهنده این است که تصور ما از دانشگاه چه می‌تواند باشد پرسشی نیست که بیرون از دانشگاه بتوان به آن پاسخ داد، بله تصمیم‌گیری درخصوص آن در قبال پاسخ‌های پیشنهادی درون دانشگاه نیست بلکه در درون دولت است، یعنی من فکر می‌کنم که وقتی دارم از نقش نهادی دانشگاه حرف می‌زنم مساله اصلی اینجاست که چطور می‌شود روابط نهادی بین بازار، دولت و دانشگاه را دومرتبه نظم داد. این روابط نهادی به هم ریخته است. مشخصا دانشگاه به تعابیر مختلف و گاهی به‌شدت پرسامد مثلا در ادبیات ناظر بر آموزش عالی ایران گفته می‌شود؛ به خصوص وقتی که به نحو سیاسی عرصه بر دانشگاه تنگ می‌شود، کلماتی مثل آزادی آکادمیک، استقلال دانشگاه و تعابیری شبیه به این زیاد گفته می‌شود ولی اینجا باز مساله قابل فروکاست به استقلال انسان دانشگاهی نیست. اینکه ما او را محدود یا مقید به این کنیم که آیا اساتید باید اخراج بشوند یا نه، آن مساله‌ای است که باید به نوبه خودش پیگیری کرد ولی مساله درباره صورت‌بندی مفهوم استقلال دانشگاه این است که آیا دانشگاه می‌تواند در قامت یک نهاد در نظم عمومی جامعه ایران برابر نهاد بازار و نهاد دولت بایستد و در دیالکتیک این سه با همدیگر با به یک نظم عمومی برسیم. امروز به‌طور واضح معلوم است که نهاد دانشگاه، یارای برابری با نهاد دولت و نهاد بازار را ندارد و از قضا حتی نهاد دانشگاه، کارکرد نهادی‌اش این شده است که بتواند مقدمه، زمینه و دگرگاه ورودی یا به بازار یا دولت باشد. دانشگاهی که به نحو نهادی خودش را دگرگاه ورودی در نهاد دیگر تعریف می‌کند و نمی‌تواند مراوده برابر و هماوردی با اینها برقرار کند، معلوم است که این نهاد تضعیف می‌شود. گفتم که از هر دو سو نیز در حال تضعیف شدن است. اصولا هم رفتار و کنشگری انسان دانشگاهی در دانشگاه‌های ایرانی، دانشگاه را تضعیف می‌کند چون کاملا نقلی به منزله دگرگاه و ورودی بازار یا دولت پیدا می‌کند و خود دولت و بازار نیز به نحو بالادستی و با سازوکارهایی که دارند، نهاد دانشگاه را تضعیف می‌کنند. اصل ماجرا به نظر من، بازیابی نهادی دانشگاه است. اگر بتوانیم این بازیابی را انجام بدهیم، حالا بعد در باب زوایای دیگرش می‌توان حرف زد که مثلا چه بافتاری از دانشگاه ملی هست یا ملی نیست. از تقدم زمانی بین اینها حرف نمی‌زنم ولی به نظرم تقدم رتبی دارند. آن چیزی که امروز از دست رفته است، خود دانشگاه است و نه دانشگاه ملی.

رحیم‌پور: من می‌خواهم همین را بگویم. دانشگاه ما در قیاس با نهادهای دیگر، هویت نهادی نداشته است و یک هویت تزئینی داشته است. آماری وجود دارد که زیاد جالب نیست ولی باید آن را گفت. من به یاد دارم که اواخر دولت خاتمی، سازمان بازرسی کل کشور گزارشی را منتشر کرد که در دولت اصلاحات، سه هزار نفر بورسیه شدند. می‌دانید که بورسیه همیشه یک سازوکاری بوده برای اینکه بدنه علمی دانشگاه در شرایطی که خالزنوری انسانی دارد، تقویت شود. از دوره قبل از انقلاب هم بود، بعد از انقلاب هم بود. ضرورت هم داشت؛ چراکه ما فارغ‌التحصیل کم داشتیم. با همان سیاستی که امیرکبیر آمد و دارالفنون را ایجاد کرد و بیاعث بسیار بود. اگر ما نیز بخواهیم پیشرفت کنیم باید دانشگاه به منزله یک نهاد صورت‌بندی کننده که الزامات سیاستی پیدا می‌کند باید تمرکز مدیران ما در حوزه آموزش عالی، گسترش کمی آموزش عالی بود. این چیزی است که الان در کشور ما از آن به عنوان یک دستاورد یاد می‌شود. می‌گویند که تعداد دانشجوها قبل از انقلاب فلان تعداد مثلا یک هزار تا ۲۰۰ هزار بوده و الان ۴ میلیون شده است. خود دانشگاه آزاد در دهه ۶۰، رشدی از این جنس پیدا کرد که سر جای خودش قیمت‌ها دارد. بعد این منجر به گسترش دانشگاه‌های علمی‌کاربردی و دانشگاه‌های پیام نور شد و بعد به این رسیدند که دانشگاه‌های جامع را در تمام شهرها ایجاد کنند. الان ما در شهرهای کوچک هم دانشگاه‌های جامع داریم. اینها همه نشان‌دهنده این است که تصور ما از دانشگاه باید به طرح پرسشی جدید، بحث از مسیر سوال‌محوری که در ابتدای گفت‌وگو مد نظر شد، خارج شود ولی شاید طرح این پرسش، فضا برای توسعه بحث ما بشود. اگر ما بخواهیم پساانقلاب و این چهار دهه را مورد بحث قرار بدهیم، به نظر می‌رسد متوجه اینکه اساسا از دانشگاه

رحیم‌پور: حتما پیشرفت تکنولوژیک بوده است دیگر

زالی: نه، حتی آن نبوده و من فکر نمی‌کنم که سرریز علم در جامعه ما در فناوری بوده باشد. افزایش تعداد مقالات ما در سامانه‌های علمی‌سنجی بوده است، یعنی اینکه الان ما می‌گوییم سرعت رشد علمی ما در جهان فلان و بهمان است کاملا سرریز حوزه‌های علوم پایه، پزشکی، کشاورزی و مهندسی است، یعنی خیلی هم اینها شاید در حوزه‌های فناوری، سرریز نداشته است و شما نمی‌توانید بگویید که فلان کارخانه ما سرریز علم در آنجا صورت گرفته است، عملا در حوزه فناوری ما...

رحیم‌پور: در حوزه پزشکی بوده است اما...

زالی: در حوزه پزشکی نیز حتی نبوده است. عمده تجهیزاتی که ما در حوزه پزشکی داریم از خارج وارد می‌کنیم.

رحیم‌پور: نه در مهندسی پزشکی، بلکه در خود پزشکی منظورم است.

زالی: نه، به این معنا که پزشک تربیت کردیم. این بازیک قدم عقب‌تر است. همان چیزی که خودتان اشاره کردید و من یادداشت کردم، یعنی آدم‌های کارشناس تربیت کردیم، یعنی تعداد پزشک‌ها و مهندس‌های ما زیاد شده است ولی سرریز علمی نبوده است. سرریز علمی یعنی اینکه آیا متدهای...

رحیم‌پور: یعنی ارزش افزوده‌ای بتواند تولید کند...

زالی: نه، متدهای جدید در این حوزه آیا شکل گرفته است، آیا ما به پیشرفت‌های فناورانه در حوزه پزشکی رسیده‌ایم؟ یک تعداد‌ی پزشک به‌مثابه کارشناس تربیت کردیم. دانشگاه درکارکرد دارد، یک کارکردش این است که سطح تخصص شما را بالا می‌برد و قطعا از آن جهت دانشگاه در حوزه فنی و مهندسی نیز دستاورد داشته است اما خود نهاد دانشگاه منظورم است. شما همین دستاورد را نیز در علوم انسانی نداشتید. چرا؟ جواب این سوال باز به همان پرسش دانشگاه ملی برمی‌گردد چون در حوزه‌های فنی و مهندسی ما یک ارتکازی داشتیم که دانشگاه ملی در ایران با دانشگاه ملی در آمریکا خیلی فرقی نمی‌کند. من همان علوم و کتاب‌ها و منابع و شیوه‌ها تدریس که آنها آنجا دارند را برمی‌دارم و اینجا می‌آورم...

رحیم‌پور: یعنی اصلاتکنیک، مفهوم ملی‌برداری نیست.

زالی: نه، این را منتقل می‌کند. ولی در حوزه علوم انسانی که شما این را نپذیرفتید، اتفاقا آن حوزه‌ای است که وضعیت شما، وضعیت پا در هوایی است. یعنی نه توانسته‌ایم در سطح جهانی تولید علم داشته باشید و نه مشخص است که اگر در سطح جهانی تولید علم نداشتید، مایه‌ای این در حوزه‌های علوم انسانی در سطح ملی چه بوده است. دانشگاه ملی در حوزه‌های فنی و مهندسی و پزشکی، مایه‌ای محسوسی دارد اگرچه می‌توان از جهاتی آن را به چالش کشید. آقای رحیم‌پور خیلی جالب گفت. گفت پزشک تربیت کرده است و این دستاورد ملی است. من گفتم ولی سرریز فناورانه نداشته است و این یعنی یک ارتباط ارگانیک با جامعه ایران نداشته است و این یک چالش است. الان شما در حوزه دارویی اطلاعات، کلی مهندس کامپیوتر تربیت کردید، پس می‌توانید تعداد زیادی شرکت داشته باشید ولی فلان. در حوزه علوم انسانی ولی الان خط قبل از «ولی» را نداریم؛ چراکه این کار را نکرده‌ایم تا بگوییم «ولی فلان» و این به نظرم به چیزی برمی‌گردد که آنجایی که آمدیم و یک مقداری مساله دانشگاه ملی و هویت خاص علم و جغرافیای علم را برجسته بکنیم، چون الگویی برای آن نداشتیم، عملا علوم انسانی مایه‌ازایی برای ما نداشته است.

این تلقی درست است که سایه‌گذاری این چهار دهه، فارغ از اینکه با امر جهانی بوده است، خیلی اقتضایی و روزمره بوده است، یعنی در مواجهه با بحران و مشکلی، سعی می‌کرده است تا یک تعریف کمی را ایجاد کند؟

رحیم‌پور: مساله اصلی به نظر من، بازساخت مقام علمی است. من به آن سه‌گانه عمقِ عقل، لکنت زبان و شدت اراده اشاره دارم. شاید شدت اراده ناشی و زاده همان ضعف عقل و لکنت زبان است، یعنی شما در وضعیتی قرار گرفته‌اید که گمان می‌کنید از کنکه و لکنت و باید با شدت بخشیدن به اراده جبران کنید و از قضا چون کوربینی‌هایی نیز دارد، هر چقدر شدیدتر فشار آورده و تندتر گام برداریم، دارید دورتر نیز می‌شوید. دانشگاه اصولا به منزله نهاد‌ی‌اش، از نظر من باید کارکردش، همان بازیابی مقام عقل باشد. حالا این عقل می‌تواند عقل قلب مرکزی مقام کلیت باشد که در رشته‌هایی به فلسفه خودش را بروز و ظهور می‌دهد تا عقل جزئی که در رشته‌های تکنیکالی مثل مهندسی و اینها. یک اینکه این است که ما از دو منظر و دو سو، مقداری به این مقام عقل بی‌اعتنا بوده‌ایم؛ یکی همین که اصولاگمان کردیم با اضافه‌کاری زبان و اراده می‌شود کم‌کاری عقل را جبران کرد و دوم اینکه اگر به سراغ عقل رفتیم سراغ مراتب جزئی‌تر عقل رفتیم. این صورت‌بندی کلی است، یعنی هم اصولاوضعیت فرسایش نهادی دانشگاه را باید در همین مختصات فهمید. این شاکله کلی خودش را در حکمرانی علم ما نشان داده است. خودش را در تصمیمات سیاستی نظارح بر دانشگاه نشان داده است. اگر هم نقطه بازیابی یک چیز برای نهاد دانشگاه و چه نهادی دانشگاه نیز از همین نقطه پیگیری شود.

تمی‌خواهم با طرح پرسشی جدید، بحث از مسیر سوال‌محوری که در ابتدای گفت‌وگو مد نظر شد، خارج شود ولی شاید طرح این پرسش، فضا برای توسعه بحث ما بشود. اگر ما بخواهیم پساانقلاب و این چهار دهه را مورد بحث قرار بدهیم، به نظر می‌رسد متوجه اینکه اساسا از دانشگاه

زالی: مشکل همین است دیگر. این از آن حرکت‌ها اتفاق نیفتاده است. آن چیزی که آقای رحیم‌پور می‌گوید که دانشگاه ندارید به چه علت است؟ به این خاطر است که علم در متن یک سنت شکل می‌گیرد و سیاستگذار آموزش عالی در ایران باید تلاشش در همین مسیر باشد که در دانشگاه ما اگر سنت‌های علمی هست، تقویت شود و اگر نی